

شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی

حجت‌ا... ایوبی *

مقدمه

یکی از جنبه‌های مهم نوگرایی سیاسی را باید در حاکمیت فرهنگی مذاکره و رقابت‌های مسالمت‌جویانه در پیکارهای سیاسی دانست. مذاکره به جای خشونت و پذیرش اصل رقابت‌مسالمت‌جویانه یکی از شاخص‌های مهم جامعه مدنی بشمار می‌رود. سؤال مهم این است که چگونه خشونت در پیکارهای سیاسی جای خود را به رقابت‌های مبتنی بر گفتگو و مذاکره می‌دهد. آیا تنها عامل به خشونت کشیده شدن قلمرو سیاست، نظام سیاسی و شکل حکومت است؟ عوامل جامعه‌شناختی و اجتماعی مؤثر بر این پدیده کدامند؟

* عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

یکی از جنبه‌های مهم مدرنیسم سیاسی را باید حاکمیت فرهنگ "گفتگو" بر جامعه دانست. "گفتگو" به جای خشونت و رقابت‌های مسالمت‌آمیز به جای جنگ داخلی را باید یکی از شاخص‌های اصلی توسعه سیاسی و جامعه مدنی قلمداد نمود. سؤال مهم این است که چگونه خشونت در پیکارهای سیاسی جای خود را به رقابت‌های مسالمت‌جویانه مبتنی بر گفتگو و مذاکره می‌دهد؟

مطالعات جامعه‌شناسانه حاکی از آن است که علاوه بر عوامل سیاسی برخاسته از "بالا"، صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی در "پائین" نیز در این امر مؤثرند. در این تحقیق، درصدد نشان دادن رابطه سیستم فرهنگ مشارکت سیاسی بر یک جامعه و ماهیت شکاف‌های اجتماعی هستیم. فرضیه تحقیق مبتنی بر این اصل است که شکاف‌های اجتماعی شکل‌دهنده نوع خواسته‌ها و تقاضاهای گروه‌های مختلف اجتماعی است. در صورتی که خواسته‌های اجتماعی به گونه‌ای طرح شوند که اساساً گفتگو ناپذیر باشند، نمی‌توان چندان به پیکارهای مسالمت‌جویانه در صحنه سیاست امیدوار بود. در این تحقیق فرضیه یادشده مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به نوع شکاف‌بندی‌های اجتماعی در ایران عصر پهلوی نیز اشاره خواهد شد.

مطالعات جامعه‌شناسانه حاکی از آن است که علاوه بر عوامل سیاسی برخاسته از "بالا"، ماهیت شکاف‌های اجتماعی در "پایین" نیز از عوامل مؤثر در پیدایش و بروز خشونت در امر مشارکت سیاسی است. شکاف‌های اجتماعی، در حقیقت نوع خواسته‌های اجتماعی را در یک جامعه شکل می‌دهند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم دو نوع خواسته و تقاضای اجتماعی را از هم تمیز دهیم: خواسته‌های گفتگوپذیر و خواسته‌هایی که تحقق آنها با گفتگو یا غیرممکن است و یا بسیار به سختی امکان‌پذیر می‌باشد. فرضیه اصلی این است که:

- ۱- شکاف‌های اجتماعی تعیین‌کننده نوع خواسته‌های گروه‌های مختلف اجتماعی است؛
- ۲- شکاف‌های هویتی می‌توانند مهمترین منشأ خواسته‌هایی باشند که تحقق آنها با گفتگو بسیار مشکل و در مواردی غیرممکن است و این شکاف‌ها می‌توانند منشأ به خشونت کشیده شدن قلمرو سیاست و ناپایداری نظام سیاسی باشند؛
- ۳- شکاف‌های قومی مثال و نمونه بارز شکاف‌های هویتی هستند.

الف) گذار از شکاف‌های هویتی در غرب

مطالعه تحولات سیاسی و اجتماعی در جوامع غرب حاکی از آن است که به موازات کم‌رنگ شدن شکاف‌های قومی، خشونت‌های سیاسی نیز در این جوامع جای خود را به مشارکت‌ها و پیکارهای سیاسی نهادینه شده و غیرخشن داده‌اند و با تثبیت شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی بر این جوامع، به تدریج مشارکت سیاسی شکل نوینی به خود گرفت و با پدید آمدن احزاب و گروه‌های سیاسی مشابه، پیکارهای خشن سیاسی که موجودیت نظام سیاسی موجود را تهدید می‌کرد، به درون نظام منتقل شد و شکلی آرام به خود گرفت. قبل از پرداختن به روند این تحول در جوامع غربی و نقش آن در نحوه مشارکت سیاسی، لازم است به اجمال به مفهوم شکاف اجتماعی بپردازیم.

مفهوم شکاف

بررسی مفهوم شکاف از این نظر حائز اهمیت است که هر نوع صف‌آرایی و تضاد موجود جامعه را نمی‌توان شکاف نامید. به‌طور کلی باید میان دو نوع تقابل در جامعه تمیز قائل شد. این دو نوع تقابل عبارتند از: تقابل‌های "مقطعی" و تضادهای "ساختاری". تقابل‌های مقطعی موقتی و ناپایدار هستند و می‌توانند موجب تنش‌هایی در جامعه باشند. در حالی که تقابل‌های "ساختاری" ریشه در بطن اجتماع دارند و از تضادهای اساسی نهفته در دل جامعه نشأت می‌گیرند.

همان‌گونه که "دانیل لویی سلیر" می‌گوید؛ در مقابل تضاد و صف‌آرایی نوع دوم، دو نوع راه‌حل می‌توان تصور کرد. راه‌حل نخست، عبارت است از تغییر سریع و رادیکال روابط اجتماعی به‌منظور از بین بردن تضادهای موجود که از این راه‌حل باید تعبیر به "انقلاب" نمود. راه‌حل دوم عبارتست از پذیرش تضاد و تقابل ریشه‌دار در متن اجتماع و تلاش برای از میان بردن و یا کاهش اثرات مخرب آن. در چنین حالتی است که از "شکاف" در اجتماع سخن می‌گوئیم و ساختار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی یک جامعه و توان نظام سیاسی آن تعیین‌کننده راه‌حل انقلابی و یا میزان اثرات مخرب تضادها در جامعه است. (۱)

حاصل آنکه، هر تقابلی در جامعه را نمی‌توان شکاف خواند. شکاف عبارت است از تقابلی که گذرا نیست و برخاسته از متن جامعه می‌باشد. چنین شکاف‌هایی همان‌گونه که محقق معروف نروژی "استین روکان"^۱ نشان داده است، تمایل به انجماد دارند و برای سالیان متمادی در یک جامعه رحل اقامت خواهند افکند. منشأ اصلی شکاف‌ها غالباً حوادث مهم و تاریخی یک جامعه هستند. در اثر حوادث بزرگی چون انقلاب یا نوسازی و امثال آن است که تضادهای عمیقی در یک جامعه ایجاد می‌شود و به صورت شکاف به معنایی که گذشت ظاهر می‌گردند. با این مقدمه به شکاف‌های اساسی موجود در جوامع غرب و روند گذار از شکاف‌های هویتی به شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی می‌پردازیم.

ب) شکاف‌های چهارگانه در غرب (نظریه استین روکان)

شاید بتوان گفت بهترین چارچوب علمی تفهیمی شکاف‌های اساسی در جوامع غربی توسط "استین روکان" بیان شده است. نظریه شکاف‌های اساسی چهارگانه‌ای که در سال ۱۹۶۰ مطرح گردید، (۲) همچنان از قوت و اعتبار علمی برخوردار است و برخی تنها به افزودن شکاف‌های جدیدی به چهار شکاف اساسی "روکان" اکتفاء کرده‌اند.

"روکان" ریشه شکاف‌های موجود در اروپای غربی را در حوادث تاریخی و مهمی می‌داند که اروپای غربی در پنج قرن اخیر به خود دیده است. از دیدگاه وی، دو حادثه تاریخی و مهم در غرب را باید خاستگاه شکاف‌های این جوامع دانست؛ نخستین حادثه عبارت است از انقلاب ملی در دوران "رفرم" در قرن پانزده و شانزدهم و حادثه دوم، عبارت است از انقلاب صنعتی که در قرن هیجدهم از انگلستان آغاز شده است. (۳) این دو واقعه هر یک دو شکاف اساسی در غرب ایجاد کردند.

دو شکاف حاصل از انقلاب ملی، شکاف‌های فرهنگی و به تعبیر بهتر "هویتی" محسوب می‌شوند در صورتی که دو شکاف حاصل از انقلاب صنعتی، شکاف‌هایی اساساً دارای ماهیت اقتصادی و اجتماعی هستند. با انقلاب صنعتی دو شکاف پیشین در این جوامع کم‌رنگ‌تر شده‌اند و جای خود را به شکاف‌هایی داده‌اند که بیشتر جنبه اقتصادی دارند. دقیقاً در گیرودار این گذر است که نوع خواسته‌های اجتماعی نیز دگرگون می‌شوند و چالش‌های موجود اجتماعی زمینه‌های بیشتری را برای پذیرش گفتگو بین گروه‌های درگیر ایجاد می‌کنند. برای توضیح بیشتر این امر به شرح شکاف‌های چهارگانه اساسی مطرح شده توسط "روکان" می‌پردازیم.

اول) شکاف‌های ناشی از انقلاب ملی

با تشکیل و تقویت دولت‌های ملی، جوامع غربی شاهد دو شکاف اساسی در بین جامعه هستند. این دو شکاف که اساساً جنبه‌های فرهنگی و هویتی دارند عبارتند از:

۱- شکاف بین مرکز و حاشیه (شکاف‌های قومی و نژادی): تشکیل دولت ملی در حقیقت به معنای حاکمیت زبان، فرهنگ و به عبارتی قومی خاص بر دیگر اقوام بود. در نتیجه نژادها و یا صاحبان زبان و فرهنگی که خود را در اقلیت می‌دیدند، در مقابل

مرکز قرار گرفتند و خود را در حاشیه نظام سیاسی شکل گرفته یافتند. این شکاف، منشأ پیکارهای سیاسی خشن فراوان در غرب شد در طول زمان دولت‌های مختلف به شیوه‌های گوناگون توانستند بتدریج خشونت‌های ناشی از این پیکارها را مهار کنند و در مواردی دامنه این تعارضات حتی به قرن بیستم هم کشیده شده است.

۲- شکاف بین دولت و کلیسا: تشکیل دولت‌های ملی و انقلاب دموکراتیک، با مخالفت شدید کلیساها در کشورهای شمالی همراه بود. کلیساها به متحدان دولت تبدیل شدند و عملاً شکافی بین دولت و کلیسا بوجود نیامد. برعکس در کشورهای جنوب که اکثریت باکاتولیک‌ها است و در اروپای مرکزی یک جریان ناسیونالیست در مقابل جریان سنت‌گرای کاتولیک صف‌آرایی کرد و شکاف عمیقی بین این دو جریان سیاسی اجتماعی بوجود آمد. یکی از جلوه‌های این پیکار را باید در مبارزه بر سر اداره نظام آموزشی دانست. کلیساهای کاتولیک مدعی سلطه تمام‌عیار بر نظام آموزشی و حتی بر بیمارستان‌ها بودند و در مقابل ناسیونالیست‌های طرفدار دولت ملی سلطه دولت را بر این نهادها امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. لیبرال‌ها و رادیکال‌های متأثر از انقلاب فرانسه شدیداً بر حاکمیت مطلق دولت بر مدارس پای می‌فشردند و آن را عامل مهمی در توسعه دولت و جامعه‌پذیری شهروندان تلقی می‌نمودند. هر یک از این دو اردوگاه در برخی از کشورها احزاب و گروه‌های سیاسی و حتی مدارس خاص خود را بوجود آوردند.

دوم) شکاف‌های ناشی از انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی که از قرن ۱۸ از انگلستان آغاز شد و دامنه آن به سرعت به کشورهای مختلف اروپای غربی کشیده شد، تحولات بنیادینی در روابط اجتماعی بوجود آورد. مهمترین شکاف‌های حاصل از انقلاب صنعتی عبارتند از: شکاف میان دارندگان و کارگران و شکاف شهر و روستا که به اختصار به هر یک می‌پردازیم.

۱- شکاف دارندگان و کارگران: از مهمترین اثرات انقلاب صنعتی تأسیس کارخانه‌های متعدد در حاشیه شهرها و بوجود آمدن طبقه جدیدی تحت عنوان کارگر بود که با تراکم در حاشیه شهرها بتدریج به صورت طبقه مستقلی درآمد. کارهای طاقت‌فرسای کارگران و فرزندان آنان در ساعات طولانی و شرایط بسیار سخت کاری

آنان بتدریج آنها را با دیگر هم‌سرنوشت‌هایشان پیوند داد و این گروه را در مقابل دارندگان و صاحبان سرمایه قرار داد. از سوی دیگر دهقانان و اشراف که شیوه سنتی تولید خود را در خطر می‌دیدند، در مقابل قشر جدید وابسته به صنایع نوین قرار گرفتند. (۴)

این شکاف را باید از مهمترین شکاف‌های اجتماعی و سیاسی در جوامع غربی دانست که کلیه شکاف‌های دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار داد. "دانیل لویی سیلر" در تقسیم‌بندی جدیدی که از احزاب سیاسی براساس خاستگاه اجتماعی آنان به عمل آورده، نشان داده که اکثریت قریب به اتفاق احزاب سیاسی در غرب در دو سوی این شکاف قرار دارند و ریشه در پیکار میان دارندگان و کارگران و حامیان آنها دارند. (۵)

۲- شکاف میان شهر و روستا: انقلاب صنعتی شیوه جدیدی در تولید و در نحوه زندگی بوجود آورد که در تعارض با شیوه سنتی زندگی شهر و روستاها قرار می‌گیرد. روستائیان صنایع دستی و نحوه تولید سنتی خود را در خطر جدی می‌دیدند و اشراف وابسته به زمین طبقه بورژوازی را دشمن اصلی امتیازات خود تلقی می‌کردند. بدین ترتیب شکاف جدیدی میان شهر و روستا پدید آمد که در برخی از کشورهای اروپای غربی به‌ویژه در شمال اروپا منشأ احزاب سیاسی نوینی شد.

"استین روکان" علاوه بر دو انقلاب پیشین از انقلاب سوم هم یاد می‌کند: انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ منشأ صف‌آرایی جدیدی در یک سوی شکاف سرمایه‌داران و کارگران شد و کارگران و حامیان آنها را که تا این زمان در صف واحدی بودند، به دو جناح "ملی‌گرا" و "فراملی" تبدیل کرد. احزاب کمونیستی وابسته به شوروی و بین‌الملل در مقابل جناح چپ و سوسیالیست‌های مخالف دخالت شوروی در امور داخلی دیگر کشورها، قرار گرفتند. شکاف‌های اساسی در غرب را می‌توان مطابق شکل (صفحه بعد) نمایش داد.

نمودارگذر از شکاف‌های هویتی به شکاف‌های اقتصادی در اروپا

موضوعات	حوادث مهم تاریخی	شکاف
مذهب ملی/فراملی زبان ملی / زبان لاتین و ...	ضد فرم/ر فرم (قرن ۱۶-۱۷)	۱) مرکز / حاشیه
اداره سیستم آموزشی توسط مذهبی‌ها / آموزشی عمومی دولتی	انقلاب دموکراتیک (از سال ۱۷۸۹)	۲) کلیسا/ دولت
قیمت محصولات روستایی کنترل شرکت‌ها و ...	انقلاب صنعتی (قرن ۱۹)	۳) شهر / روستا
همبستگی ملی / تعهد بین‌المللی	انقلاب صنعتی و انقلاب روسیه (قرن ۲۰)	۴) بورژوازی / پرولتاریا

با توجه به آنچه گذشت، شاهدیم که قرن ۱۹ و ۲۰ در حقیقت قرن بی‌رنگ شدن شکاف‌های هویتی بویژه شکاف مهم قومی در جوامع اروپای غربی است. دولت‌ها با اتخاذ سیاست‌های گوناگون سعی در جذب قومیت‌های مختلف کردند و با مشارکت دادن آنها در امر حکومت به طرق مختلف این شکاف‌ها را تا حد ممکن در جامعه کم‌رنگ نمودند. شکاف فرهنگی کلیسا و دولت هم که به نوع خود شکافی هویتی است، با غلبه یافتن اقتصاد محوری بر جنبه‌های مختلف زندگی در این جوامع، قدرت بسیج خود را از دست داد و شکاف‌های اساسی قرن ۱۹ و ۲۰ بر محور مسائل اقتصادی و اجتماعی شکل گرفتند. به عبارت دیگر از اثرات مهم نوگرایی در غرب، کم‌رنگ شدن شکاف‌های قومی در این جوامع است.

بنابراین در غرب، نوگرایی موجب بی‌رنگ شدن شکاف‌های قومی در جوامع غربی شد و تنش‌های قومی و هویتی جای خود را به شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی داد. نگاهی گذرا به عصر نوگرایی در ایران حاکی از واقعیتی کاملاً متفاوت است. در ایران، نوگرایی موجب ایجاد و تشدید تنش‌های قومی و هویتی شد و در موارد فراوانی،

صحنه‌های سیاسی را به خشونت کشید. اجمالاً به این امر اشاره می‌کنیم.

ج) شکاف‌های اساسی در عصر پهلوی

شاید بتوان گفت انقلاب مشروطه و به تعاقب آن نوگرایی رضاخانی که حرکتی مستبدانه و از "بالا"، بود یکی از حوادث مهم قرن اخیر است که شکاف‌های اجتماعی را در ایران تا حد زیادی شکل داده است. نوگرایی رضاخانی را می‌توان مبتنی بر سه اصل کلی دانست:

۱- سکولاریسم

۲- توسعه صنعتی در مرکز

۳- وابستگی به بیگانگان

این سه رکن نوگرایی در ایران، منشأ سه شکاف اساسی در جامعه ایرانی شد. چرا که "سکولاریسم" دولت را در مقابل روحانیت قرار داد و بی‌توجهی و تبعیضات نژادی و قومی، مرکز و حاشیه را با هم رویاروی نمود. وابستگی به خارج هم ملی‌گراها را در مقابل جریان‌های سیاسی وابسته به خارج قرار داد.

به اجمال اشاره می‌کنیم که شکاف‌های اساسی در ایران اساساً هویتی هستند و در یک سوی هر یک از سه شکاف اساسی، هویتی خود را در تهاجم و در خطر تعرض می‌بیند و احیای آن مورد خواست و تقاضا است. روحانیت و جناح مذهبی در نوگرایی، تهدید ارزش‌های دینی و تعرض به حریم شرع مقدس را می‌بیند و با دولت و گروه‌های لائیک در ستیزی هویتی است. صنعتی کردن کشور، توسعه اقتصادی، آبادانی و عمرانی هم اساساً در پایتخت و مراکز استان‌ها صورت پذیرفت و حاشیه در اوج بی‌مهری سیاست‌های توسعه و نوگرایی رضاخانی در عصر پهلوی قرار گرفت. نابرابری‌های اقتصادی به زودی تبعیض نژادی و قومی را دامن زد و منشأ تحركات هویت‌طلبانه قوم‌ها و نژادهای در اقلیت شد. همچنان‌که در عصر پهلوی این شکاف، منشأ تحركات سیاسی فراوان و مهمی گردید و در ایران این دوران، شاهد تکوین و بروز قیام‌های قومی و نژادی متعددی هستیم.

نوگرایی در ایران که از عصر قاجار آغاز شد و در عصر انقلاب مشروطه و بویژه در

زمان حکومت پهلوی آهنگ آن شدت بیشتری یافت، همواره با دست‌اندازی و دخالت فراوان قدرت‌های بیگانه همراه بوده است. ایران عصر قاجار و بویژه پهلوی شاهد رقابت‌های شدید استعمارگران روسی و انگلیسی و در پایان دوران پهلوی، دخالت بی‌حد قدرت استعماری آمریکا در ایران بود. قدرت‌های خارجی سعی نمودند علاوه بر اعمال نفوذ بر قدرت مرکزی، جناح‌ها و جریان‌های مختلفی را نیز به خود وابسته سازند. دخالت‌های بی‌حد کشورهای خارجی در امور داخلی ایران، منشأ رویارویی قشرهای مختلف جامعه ایرانی شد و این رویارویی به شکاف مهمی مبدل گشت. در یک سوی این شکاف می‌توان همه آنانی را قرار داد که با وابستگی به بیگانگان در هر نوع آن - اعم از اقتصادی و فرهنگی - در ستیزند و در سوی دیگر، می‌توان همه آنانی را قرار داد که به این وابستگی اعتقاد دارند. جریانهای ملی و مذهبی را می‌توان به اعتباری در یک سوی شکاف، و دولت و حامیان بیگانگان چون جناح‌های چپ طرفدار شوروی و یا غربزدگان وابسته را در سوی دیگر شکاف قرار داد. در اینجا نیز آنچه منشأ تعارض است هویت ملی است که با دست‌اندازی بیگانگان مورد تهدید قرار گرفته است. حاصل آنکه در ایران عصر نوگرایی برخلاف جوامع اروپای غربی، شکاف‌های اساسی حاکم بر جامعه، شکاف‌های هویتی هستند و گروه‌ها و قشرهای اجتماعی نوعاً برای دفاع از هویتی که از دیدگاه آنان مورد تعرض واقع شده است به صحنه سیاست کشانده می‌شوند. خواسته‌های گروه‌های اجتماعی بسیج شده برخلاف اروپای قرن ۱۹ و ۲۰، کمتر اقتصادی و یا اجتماعی است و بیشتر رنگ و صبغه مذهبی دارد. خواسته‌هایی این‌گونه، کمتر گفتگوپذیرند و به سختی می‌توان در پشت میزهای مذاکره برای آن‌ها راه‌حلی مناسب یافت. چگونه می‌توان امید داشت که اقلیت نژادی در پای میز مذاکره حاضر به سازش و گفتگو بر سر مسائل هویتی خود باشد؟ به همین ترتیب موضوعات مربوط به هویت مذهبی و یا ملی کمتر قابل مذاکره می‌باشند و بسیج‌های هویتی می‌تواند به راحتی به خشونت کشیده شود و راه‌حل‌های سیاسی را به بن‌بست کشاند.

با توجه به اینکه در اینجا سخن از شکاف‌های قومی و نقش آن در خشونت سیاسی است، به اجمال اشاره می‌کنیم که سیاست‌های تجدید و نوگرایی در ایران در عصر پهلوی مبتنی بر نابرابری بین اقلیت‌های نژادی شکل گرفت و این نابرابری‌ها توانست زمینه را

برای تحرکات قومی و نژادی فراهم سازد که به اختصار به اهمیت این شکاف اشاره می‌کنیم.

اهمیت شکاف قومی در عصر پهلوی

ایران اگر چه کشوری با اکثریت فارسی زبان می‌باشد (۶۰٪)، ولی اقلیت‌های مختلفی در سرزمین پهناور خود جای داده است. به عنوان مثال، ترک‌ها ۲۲ درصد، لرها ۲۲ درصد، بلوچ‌ها دو درصد و عرب‌ها هشت درصد از جمعیت ایران را در این دوران تشکیل می‌دهند. کردها در غرب آذربایجان، کردستان و کرمانشاه و ترک‌ها در آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی ساکنند. اقلیت‌های دیگری چون ترکمن‌ها در گرگان و بویژه در شهر گنبدکاووس و اکثریت عرب‌ها در استان خوزستان و جنوب خلیج فارس اقامت دارند. استان بلوچستان همان‌گونه که از نامش پیداست، از بلوچ‌ها تشکیل می‌شود و باقیمانده شهرهای ایران دارای اکثریتی فارسی زبان می‌باشند. (۶)

شاید با توجه به اهمیت این امر باشد که ریچارد کاتم کشور ایران را کشور چندملیتی می‌خواند. (۷) البته در سطور بعدی نشان خواهیم داد که تنوع نژادی و زبانی در مقابل اشتراک دینی و مذهبی که عامل اساسی پیوند اجتماعی در ایران است، به کلی می‌تواند رنگ می‌بازد، زیرا بستگی‌های مذهبی اساساً فراطبقاتی و بین‌نژادی است. ولی از آنجا که در عصر پهلوی عنصر دینی مورد بی‌توجهی کامل بود، علقه‌ها و پیوند مذهبی نتوانست در این زمینه نقش مؤثری ایفاء نماید.

نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که وجود اقوام مختلف در یک کشور را نمی‌توان به هیچ روی به تنهایی دلیلی بر تحرکات مبتنی بر هویت جویی قومی و نژادی دانست. باید دید در چه صورتی اقلیت‌های قومی، هویت خود را در خطر می‌بینند و همبستگی و پیوند قومی در مقابل پیوند به دولت قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، در هر جامعه‌ای می‌توان سلسله‌ای از پیوندها را در نردبانی از تعلقات از نظر اهمیت و سلسله‌مراتب قرار داد. نوعاً پیوند با دولت باید در رأس هرم پیوندها قرار گیرد و هیچ پیوند و تعلق دیگری نتواند با این پیوند رقابت کند. تا زمانی که پیوندهای مختلف قومی، زبانی، گروهی، حزبی ... در طول پیوند به دولت هستند، مشکلی وجود ندارد و هیچ‌یک از پیوندهای مذکور نمی‌توانند عامل ایجاد شکافی در جامعه باشند؛ اگر چه می‌توانند

تنش‌های زودگذری را موجب کردند. اما در صورتی که پیوندهای مذکور و یا یکی از پیوندهای پیشین، خود را در عرض پیوند به دولت ببیند و پیوند به دولت را در تعارضی با تعلق خاص خود بیابد، زمینه برای ایجاد تعارض و شکاف بین مرکز و حاشیه فراهم می‌شود. بنابراین در بسیاری از کشورهای اروپای غربی اگرچه اقلیت‌های قومی و نژادی موجودند، ولی دولت‌ها کوشیده‌اند با اتخاذ سیاست‌های فراگیر، پیوند با دولت را در طول دیگر پیوندها قرار دهند و مانع از ایجاد احساس‌های قومی در جامعه شوند. بسیاری بر این عقیده‌اند که در عصر نوگرایی و تجدید، بسیاری از اقلیت‌های نژادی پیوند با دولت را در تعارض پیوندهای قومی خود دیدند و این احساس ایجاد شد که دولت در صدد امحاء فرهنگ و هویت قومی آنهاست. در این بین، تبعیض‌ها و نابرابری‌های فراوانی که در توسعه اقتصاد و صنعتی مشاهده می‌گردد، این احساس را تقویت کرد. (۸)

احساس تبعیض و نابرابری اقتصادی در حقیقت به عصر پهلوی باز می‌گردد چرا که در دوران قاجار، به سختی می‌توان از پدیده‌ای تحت عنوان "اقتصاد ملی" سخن گفت. به عبارت دیگر نابرابری اقتصادی بین اقلیت‌ها بازتابی از سیاست اقتصاد ملی و فراگیر و نابودی سیستم‌های شبه اقتصاد محلی و قومی است. در عصر قاجار هر منطقه و یا اقلیتی، نظام اقتصادی و معیشتی خاص خود را داشت و ارتباطی بین این مناطق و دولت مرکزی وجود نداشت و اگر ارتباطی وجود داشت، این ارتباط بسیار سطحی و در سطح پرداخت مالیات به دولت مرکزی بود. جدایی بین دولت و جامعه و استقلال نسبی مناطق نسبت به دولت مرکزی، احساس نابرابری ناشی از سیاست‌های دولت مفهومی ندارد. پیروزی مشروطه خواهان اگرچه تحولات عمیقی در جامعه ایران به همراه داشت، ولی در این زمینه نتوانست تحول و دگرگونی چشمگیری را موجب گردد.

با آغاز عصر نوگرایی در زمان رضاشاه، انهدام اقتصادهای منطقه‌ای و ذوب آن در اقتصاد ملی آغاز شد. تجدید، نوگرایی "مستبدانه" و از "بالای" رضاشاه نتوانست در عمق جامعه رسوخ کند و بسیار شکننده و سطحی بود. (۹) صنعتی نمودن کشور که در این زمان با شتاب قابل توجهی آغاز شد، بیشتر در پایتخت اعمال گردید و استانهای حاشیه‌ای از ثمرات آن بهره‌چندانی نبردند و در نیمه آن در سال ۱۳۵۵ از ۳۶/۱ درصد کشاورزان ایران تنها ۱۳/۸ درصد مربوط به استان مرکزی بود و قاطبه مناطق حاشیه‌ای و یا مناطق

غیرفارسی زبان کشاورز باقی ماندند. (۱۰)

در ایران، شهرنشینی مهم است زیرا امکاناتی از قبیل تسهیلات آموزشی، بهداشتی و درمانی، آب و برق و ... را بدنبال دارد و طبیعتاً قشر روستایی و کشاورز خود را در مقایسه با شهرنشینان از نظر امکانات رفاهی پایین تر احساس می کند. درصد باسوادی هم گویاست. در همین سال یعنی سال ۱۳۵۵ (ه ش) ۶۶/۱ درصد باسوادها از استان مرکزی و مناطق فارس نشین بودند. (۱۱) درصد بهره مندان از آب لوله کشی، شاهد دیگری بر بی توجهی به اقلیت های قومی در برنامه های توسعه اقتصادی در عصر پهلوی بود. تمرکزگرایی شدید، بی توجهی به حاشیه ها در توسعه اقتصادی و صنعتی و تأکید فراوان و بیش از اندازه بر تضعیف و اضمحلال شاخص های فرهنگی و زبانی قومیت های مختلف، دست به دست هم دادند و نوعی بحران هویت را برای برخی از اقلیت های قومی آفریدند. رضاخان بر این عقیده بود که برای توسعه نفوذ دولت و فراگیر کردن دولت مرکزی باید افراد بانفوذ و سران محلی، عشیره ای و قوم ها را از میان بردارد و نفوذ آنها را مانع گسترش حضور دولت می دانست. حاصل آنکه قومیت های نژادی در عصر نوگرایی رضاخانی، هویت قومی و زبانی خود را شدیداً در تعارض با سیاست های دولت مرکزی می دیدند و شکاف بین مرکز و حاشیه و آن هم از نوع هویتی آن در این جامعه پدیدار شد و منشأ حرکت های قومی فراوانی در این دوران شد. این شکاف از شکاف های اصلی عصر نوگرایی در ایران است. لذا برخلاف جوامع اروپای غربی که نوگرایی، شکاف های هویتی را به حداقل تقلیل داد، عصر نوگرایی در ایران موجب تشدید و حاکمیت این شکاف ها در جامعه ایران شد و حرکت های قومی مختلفی را موجب گشت.

پرسش دیگری که پاسخ بدان ضرورت دارد این است که آیا هر تحرک سیاسی هویتی و بویژه قومی الزاماً خشن و غیرمسالمت جوینانه است. اگرچه تا حدی به این پرسش پرداخته ایم و غیرقابل گفتگو بودن بسیاری از خروش های این چنینی را طرح کرده ایم، ولی با وجود این، درنگی بیشتر در این زمینه ضروری به نظر می رسد.

د) تحرکات قومی و خشونت

نخست باید دید خشونت به چه معناست و از میان انواع مختلف آن کدام نوع در این مبحث مورد نظر است. در تعریف خشونت، سخن‌های فراوانی رفته است. ژان گالتونگ خشونت ساختاری را در مقابل خشونت سیستم و شخصی قرار داده است. (۱۲) فیلیپ برو در تعریف خشونت می‌نویسد:

«هر کنترل اجتماعی که در مقابل تمایلاتی ایستادگی کند، یا آزار رفتاری را تحمیل نماید و یا یک مسیر اجتماعی و یا چارچوب خاصی از زندگی را مختل کند، خشونت نام دارد.» (۱۳)

خشونت می‌تواند اقسام مختلفی داشته باشد که در اینجا مقصودمان از خشونت، خشونتی است که می‌توان آن را «اعتراضی» نامید. مقصودمان به خشونت کشیده شدن بسیج و تحرکات اجتماعی در مقابل نظام سیاسی است. خشونت اعتراضی، نقطه مقابل تحرکات اجتماعی آرام و اعتراض‌های بدون خشونت است که در چارچوب یک نظام سیاسی می‌تواند صورت پذیرد.

خشونت اعتراضی از جهتی در جوامع غرب هم مشاهده می‌شود و اختصاصی به جنبش‌های هویتی ندارد. چرا که در اغلب جوامع اروپایی دائماً شاهد به خشونت کشیده شدن راهپیمایی‌ها و تحرکات سیاسی و اجتماعی هستیم. بستن جاده‌ها، شکستن شیشه‌ها و اعتقادات خشن نمونه‌هایی از این‌گونه تحرکات خشن در این جوامع محسوب می‌شوند. پیر فاو معتقد است که باید میان «خشونت‌های قابل تحمل» و «خشونت‌های غیرقابل تحمل» تمیز قائل شد. (۱۴)

«شامپاین» با استناد به نظر «آنتونی اوبرشال^۱» در تحلیل این‌گونه خشونت‌ها می‌گوید این خشونت‌ها در حقیقت نوع دیگری از عمل سیاسی می‌باشند. معترضینی که به خشونت متوسل می‌شوند، به اصل گفتگو معتقدند و تنها از طریق خشونت‌های کاملاً حساب‌شده و محدودی می‌کوشند، خود را به میزهای مذاکره تحمیل کنند. معترضان خشن به خوبی می‌دانند که در نهایت در پشت میزهای مذاکره با دولت است که می‌توانند به خواسته‌های خود برسند. آنها از این طریق می‌کوشند افکار عمومی را به

سوی خود جلب و زمامداران را مجبور به مذاکره کنند.

به نظر می‌رسد می‌توان تعارضات اجتماعی را در یک تقسیم‌بندی کلی به دو بخش تقسیم نمود: تعارضات درون‌نظامی و برون‌نظامی. در نوع نخست تعارضات، پیکارهای اجتماعی در چارچوب نظام صورت می‌پذیرد و عاملین اجتماعی بر این باورند که در درون نظام موجود می‌توانند به خواسته‌های خود برسند. عاملین اجتماعی در این حالت، بر اصل گفتگو معتقدند و آن را مفید می‌دانند. پیکارهای اجتماعی در این حالت، غالباً آرام و مسالمت‌جویانه است و در صورتی هم که به خشونت کشیده شود، در نهایت با گفتگو و مذاکره است که تحرک سیاسی و اجتماعی یاد شده، پایان خواهد یافت. در این شرایط، خشونت هم نوعی اقدام و عمل سیاسی و وسیله‌ای برای یافتن راه حل سیاسی برای مشکل مورد نظر است. نوع دوم تعارضات اجتماعی یعنی تعارضات "برون‌نظامی"، در خارج از چارچوب نظام سیاسی صورت می‌پذیرند و اصل نظام سیاسی را هدف می‌گیرند. در این شرایط، گروه‌های اجتماعی تمایلی به گفتگو با نظام سیاسی ندارند و می‌کوشند با تغییر نظام و با توسل به خشونت، خود را بر نظام و جامعه تحمیل کنند. میان این دو نوع تحرک اجتماعی تفاوتی ماهوی وجود دارد، چراکه در حالت نخست، اصل بر گفتگو و مذاکره است در صورتی که در حالت دوم اصل گفتگو اساساً مورد انکار است.

تحقیقات نشان می‌دهد که شکاف‌های هویتی قومی می‌توانند زمینه بسیار مساعدی برای تحرکات خشن "برون‌نظامی" فراهم کنند و در صورتی که نظام سیاسی سیاست‌های مناسبی را اتخاذ کند، خواسته‌های هویتی می‌توانند به راحتی به سمت این‌گونه تحرکات سوق یابند. بررسی علل حرکت‌های جمعی خشن و برون‌نظامی، توجه بسیاری از جامعه‌شناسان سیاسی را به خود جلب کرده است. جمعی کوشیده‌اند تا تحرک قومی را در قالب جنبش‌های جمعی بنیان‌برافکن مورد مطالعه قرار دهند. در یک جمع‌بندی کلی، دو دیدگاه کلی در تحلیل این‌گونه تحرکات از یکدیگر قابل تفکیک می‌باشند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

دیدگاه اول) دیدگاه جمع‌گرایانه و تحرک‌های جمعی خشن

در گذشته پژوهشگران کمتر به انگیزه‌های فردی این‌گونه جنبش‌ها توجه داشتند و بیشتر به ویژگی‌های جمعی اقدامات گروهی می‌پرداختند. این تحلیل‌ها با طرح مفهوم "عامل جمعی" که خود دارای شیوه خاص و دلایل ویژه خود برای تحرک اجتماعی است، سعی در بررسی این پدیده کرده‌اند. گروه‌ها در این تحلیل‌ها به جای فرد می‌نشینند و از کلیه ویژگی‌های یک فرد حقیقی بهره‌مندند. در این دیدگاه، گروه‌ها اعتباری نیستند و خود وجودی حقیقی دارند و بسان رودی پرشتاب، انسان‌ها را به مسیر خاصی سوق می‌دهند. (۱۵) "امیل دورکیم"، جامعه‌شناس معروف فرانسوی را باید در زمره کسانی دانست که با چنین منظری به گروه‌ها می‌نگرد. با وجود این، مرجع اصلی این دیدگاه را باید "آنتونی اوبرشال" دانست که معتقد است فرد با انتساب خود به یک هویت جمعی، بیان دیگر آن جمع می‌شود و در مقتضیات و ویژگی‌های آن ذوب می‌گردد. (۱۶)

برخی از تحلیل‌های روانشناسانه را هم می‌توان در همین چارچوب قرار داد. الگوی اساسی تحلیل روانشناسانه تحرکات جمعی، مدل روح جمعی گوستاولوین است. وی معتقد است در حرکت جمعی، فرد در توده‌ها ذوب می‌شود و هویت فردی او در هویت جمعی حل می‌گردد و بدین ترتیب هویت جدیدی و روح نوینی که همان روح جمعی است، پدید می‌آید. در چنین حالتی اگر حرکت جمعی برخاسته از شکاف‌هایی باشد که قدرت بسیج بالایی دارد، چنین اقدامی می‌تواند به آسانی به خشونت کشیده شود. (۱۷) در تحلیل‌های مارکسیستی هم نقش فرد نادیده گرفته شده و متغیر طبقه و خودآگاهی طبقاتی توضیح‌دهنده اقدامات جمعی و بسیج‌های عمومی است.

دیدگاه دوم) تحلیل‌های فردگرایانه تحرکات جمعی

با الهام از نظریه فرد عقلانی و محاسبه‌گر ماکس وبر، جمعی از نویسندگان کوشیده‌اند انگیزه‌های فردی تحرک جمعی خشن را مورد بررسی قرار دهند. اثر معروف اولسون را باید مرجع اساسی این‌گونه تحلیل‌ها دانست. اولسون می‌کوشد انگیزه‌های فردی و عقلانی فرد را در پیوستن به حرکت‌های جمعی مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهد. وی در

کتاب معروفش تحت عنوان منطق تحرکات جمعی بر عقلانی بودن اقدامات عامل اجتماعی پای می‌فشرد. (۱۸) این تحلیل‌ها، تفسیر اقتصادمحور هستند و این عقیده را القاء می‌کنند که فرد با محاسبه سود و زیان اقتصادی خود تصمیم به اقدام جمعی می‌گیرد. قانون حاکم بر تحرکات اجتماعی، همان قانون معروف عرضه و تقاضای حاکم بر بازار است. در صورتی که تحرک اجتماعی برای فرد پرسودتر از هزینه اقدامش باشد، فرد وارد عمل خواهد شد. فرد در صورتی حاضر به قبول پذیرش خطرات ناشی از تحرکات جمعی و خشن است که در انتظار منفعتی مهم باشد.

پرسشی که بی‌درنگ به اذهان متبادر می‌شود این است که جنبش‌های قومی و یا مذهبی که فرد حاضر است به خاطر آن حیات خویش را هم به خطر اندازد، نقض آشکاری بر نظریه اولسون هستند. در این تحرکات منطق سودآوری نمی‌تواند تبیین‌کننده اقداماتی باشد که نتیجه آن می‌تواند تمامی هستی عامل اجتماعی را تهدید کند. برخی سعی کرده‌اند با تعریفی نوین از "منفعت" و تعمیم آن به منافع نمادین، نظریه اولسون را اصلاح کنند. از این نظر، در صورتی که احیای هویت قومی و زمانی و یا دفاع از ارزش‌های مذهبی را منافع نمادین بنامیم، شاید بتوان هم‌چنان از این نظریه در تبیین تحرکات جمعی استفاده کرد.

"دویچ" (۱۹) و "واینر" (۲۰) نیز با استفاده از مفهوم "بحران هویت" به تبیین حرکت‌های قومی پرداخته‌اند و آن را متغیر توضیح‌دهنده تحرکاتی دانسته‌اند که غالباً "نظام‌گریز" و خشن هستند. نویسندگان بر این عقیده‌اند که تمسک به تاریخ جمعی، زبان و فرهنگ و گذشته مشترک می‌تواند نوعی پیوند و همبستگی جمعی را بوجود آورد که در مقابل دیگر اجتماعات، هویتی مستقل می‌یابد. در صورتی که نظام سیاسی این هویت را مورد تهدید قرار دهد، افراد برای احیای این هویت‌ها می‌توانند اقدامات خشن سیاسی شوند. با در نظر گرفتن مجموعه نظرات پیشین و آنچه در آغاز این نوشتار مطرح شد، می‌توان به این نتیجه رسید که تحرک قومی نتیجه شکاف هویتی است که بین مرکز و حاشیه به دلیل سیاست‌های متخذه از سوی مرکز ایجاد می‌شود. شکاف بین مرکز و حاشیه در صورتی هویتی است که پیوند با دولت، در تعارض با پیوند قومی قرار گیرد و فرد احساس کند پیوند به دولت با هویت قومی او در تضاد است، در این صورت

اقلیت‌های قومی برای دفاع از هویت قومی و زبان و نژاد و تاریخ مشترک خود می‌توانند گرد هم آیند و در جنبش‌ها و حرکت‌های جمعی که به نام قومیت صورت می‌گیرد، شرکت کنند. با توجه به اینکه تقاضای احیاء هویت قومی و زبان و نژاد کمترگفتگوپذیر است، تحرک مبتنی بر آن می‌تواند به آسانی به سوی معارضة با کلیت نظام سوق یابد و کیان آن را تهدید کند. چنین تحرکاتی از آنجا که فراطبقاتی هستند می‌توانند قشرهای مختلف اجتماعی یک قوم را بسیج کنند و مبدل به جنبش‌های مردمی فراگیر شوند.

با توجه به نظریه‌های مبتنی بر انتخاب عقلانی می‌توان انتظار داشت در صورتی که هزینه اقدام و تحرک سیاسی کمتر از دستاوردهای احتمالی آن باشد، می‌توان تحرکات قومی را بسیار محتمل دانست. هزینه اقدام و میزان دستاوردهای آن را نوع نظام سیاسی تعیین می‌کند. در نظام دمکراتیک، هزینه اقدام بسیار پایین است و با توجه به فراگیر بودن نظام سیاسی، تحرکات قومی می‌تواند به صورت مسالمت‌آمیز صورت پذیرد زیرا عاملین اجتماع امید فراوان دارند به بسیاری از خواسته‌های خود در چارچوب نظام دست یابند. در نتیجه، تحرکات قومی در نظام فراگیر و دمکراتیک نیز به صورت درون‌نظامی سوق می‌یابد.

در نظام‌های تمرکزگرا و استبدادی، به تناسب به میزان تمرکزگرایی و استبداد، هزینه اقدام و تحرک سیاسی افزایش می‌یابد و در نتیجه امکان اقدام و بسیج به همین مقدار کاهش می‌یابد. اما در شرایط بحران سیاسی و اقتصادی که مرکز سیاسی در بحران شدید قدرت بسر می‌برد، امکان مناسبی برای این اقلیت‌ها ایجاد می‌گردد تا وارد اقدام شوند و امید به دستیابی به خواسته‌های آنها افزایش می‌یابد. با توجه به ضعف قدرت مرکزی، هزینه اقدام کاهش می‌یابد و در نتیجه تحرک قومی بسیار محتمل می‌شود. این تحرک‌ها اساساً برون‌نظامی هستند و اقلیت‌ها را به سمت استقلال‌طلبی و خودمختاری سوق می‌دهند. مورد ایران عصر پهلوی می‌تواند مؤید این نظر باشد. تاریخ ایران در صد ساله اخیر حاکی از آن است که در شرایط بحران‌های سیاسی و اقتصادی که قدرت سیاسی شدیداً در بحران قدرت بسر می‌برد، شاهد حرکت‌های قومی فراوانی هستیم که غالباً گریز از مرکز و استقلال‌طلب می‌باشند. جنبش‌های قومی در ایران غالباً در دورانی اتفاق افتادند که دولت مرکزی به دلایلی نظیر هجوم بیگانگان، اشغال کشور و امثال آن دچار بحران

بود و عملاً حکومت مرکزی چندان حضوری در جامعه نداشت. همان‌گونه که گفته شد، نظریه‌های مبتنی بر انتخاب عقلایی، از تبیین جنبش‌های مذهبی به کلی عاجزند و موارد نقض فراوان نشان می‌دهد که این جنبش‌ها را نمی‌توان در قالب تنگ محاسبات سود و زیان محصور کرد. در عین حال مجموعه آنچه گفته شد، می‌تواند در تبیین تحرکات قومی مفید فائده واقع شود.

یادداشت‌ها

۱- در این باره نگاه کنید به:

- Seller, D.L., *Partis et Familles Politiques*, Paris, PUF, 1980, p. 110 et suiv.
- 2- Rokkan, Lipset, *Party Systems And Voter Alignment*, New York, Free Press, 1977.
- 3- Rokkan., "un modèle géo-economique et géo - politique de quelques sources de variations en Europe de Louesl" *Revue International de Politique Comparée*, Vol.2, no 1, 1995, p. 149.
- 4- Krlest, M., *Les démocraties occidentales; une approche comparative*, Paris, Coll. politique comparée, 1994, p. 219.
- 5- Seller, D.L., *Partis et Familles Politiques*, Paris, PUF, coll, Themis, 1980.
- 6- Digard, J.P., (sous dir), " Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan" , in *collogue international de lare cherche scientifique*, Ivry sur-seine, 10et 11 oct, ed. CNRs, 1986.
- 7- Cottam, R., *Nationalism in Iran*, Pittsburg, University of Pittsburg Press, 1979, p.166.
- 8- Amirahmadi, M., "A Theory of Ethnic Collective Movements and Its Application to Iran", *Ethnic And Racial Studies*, vol. 10, no 4, oct., 1987.
- ۹- در خصوص نابرابری‌های اقتصادی قومیت‌ها در ایران نگاه کنید به:
- Aghajanian, A., "Ethnic Inequality in Iran: An Overview," *International Journal of Middle East Studies*, no 12, 1983, p. 212.

- 11- *Ibid*, p.215.
- 12- Braud, P., "A Structural Theory of Aggression", in, Felerabend. I., Gurr T. (eds), *Anger, Violence And Politics, Theories and Researches* Englewood Cliff, Prentice Hall, 1972, p.85.
- 13- Braud, P., *La violence politique dans les démocraties occidentales*, Paris, L'Harmattan, 1993.
- 14- Faver, P., *La manifestation*, Paris, Presse de la F.N.S.P, 1990.
- ۱۵- در این زمینه نگاه کنید به:
-Lagroye, J. *Sociologie politique*, Paris, Dalloz, 1991, p. 295 et suiv.
- 16- Operschall, A., *Social Conflict and ...*, *op.cit.*
- 17- Mayer, N., Perineau D., *Les Comportements Politiques*, Paris, Armand Colin, 1992, p. 160.
- 18- Olson, M., *The Logique of Collective Actions*, Tr. Fransais, Paris, PUF, 1978.
- 19- Deutsche, K., "Social Mobilization and Political Development," *American Political Science Review*, Vol. 55, 1961.
- 20- Weiner, R., "Violence in pre-Modern Societies, *American Political Science Review*, vol. 60, 1960.